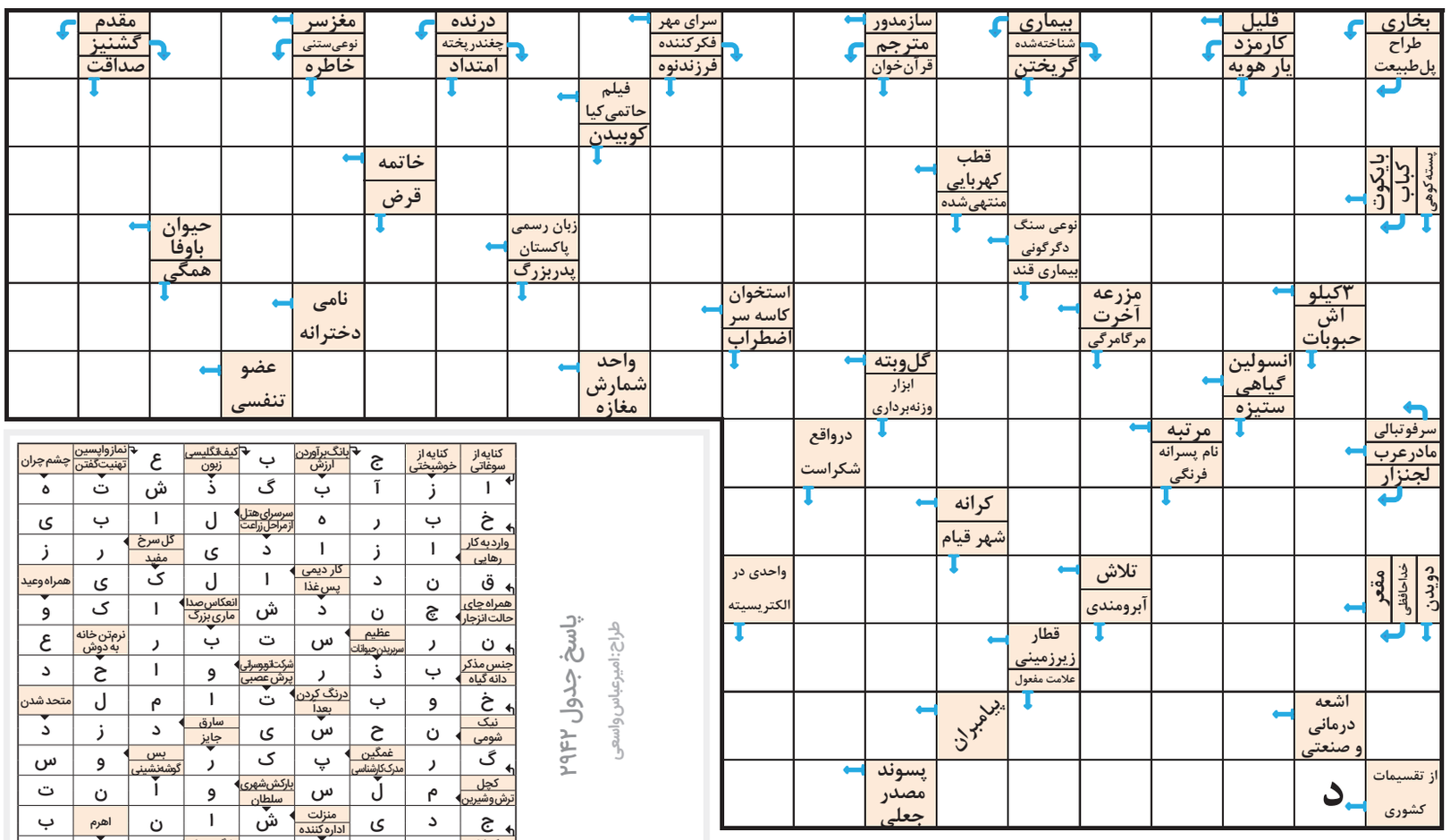

کارخانه تولید مواد خوراکی زیر آتش

مهدی قرآنی
m.ghorani@shahraranews.ir

خبر

دقایق بامدادی دوشنبه بود که خبر آتش‌سوزی یک کارخانه در بیسیم ایستگاه‌های ۳۶ و ۵۰ آتش‌نشانی مشهد پیچید و مأموران اطفایی و نجاتگر این ایستگاه‌ها را سر خط حادثه کرد. محل حریق در شهرک صنعتی فردوسی در سی کیلومتری مشهد قرار داشت و آتش‌نشانان شهرستان گلبهار از سازمان آتش‌نشانی مشهد خواسته بودند تا در زمینه مهار این حریق به آن‌ها کمک کنند. مأموران پس از مستقر شدن در محل حادثه به نبرد با آتش پرداختند و در یک عملیات چندساعته سرانجام این حریق مهیب را که انبار دویست متری ضایعاتی این کارخانه تولید مواد خوراکی را فرا گرفته بود، مهار کردند. این حادثه خسارت جانی نداشت و مأموران پس از انجام عملیات لکه‌گیری محل را برای تعیین علت حادثه در اختیار کارشناسان آتش‌نشانی قرار دادند. ظهر دیروز هم اعلام یک فقره آتش‌سوزی در میدان ۱۷ شهریور مشهد آژیر خطر سه ایستگاه دیگر آتش‌نشانی را به صدا درآورد. پس از حضور آتش‌نشانان در محل و بررسی اولیه میدانی مشخص شد که کانون حریق یک مغازه لباس‌فروشی زنانه در پاساژی به نام حجت است که به دلیل اشتعال‌پذیر بودن لوازم موجود در این واحد صنفی آتش در حال اوج‌گیری و سرایت به دیگر ملک‌های تجاری می‌باشد. مأموران اطفایی پس از شیلنگ‌کشی به نبرد با حریق پرداختند و قبل از اینکه حادثه خسارات بیشتری را به بار آورد، زبانه‌های سرکش آتش را فرونشاندند. به گفته امیر عزیزی، مدیر عامل سازمان آتش‌نشانی مشهد در این حادثه یک زن به دلیل دودزدگی دچار عارضه تنفسی شد که برای مداوا و اکسیژن‌تراپی تحویل تکنسین‌های اورژانس ۱۱۵ گردید. علت این حریق هم هنوز مشخص نیست و تحقیقات در این باره ادامه دارد.

پهن شدن بساط جنایت در کبابی

اختلاف‌های کهنه چند جوان به قتل فجیع یکی از آن‌ها منجر شد

محمدجواد ابوعطا
m.abouata@shahraranews.ir

بگومگوهای دو جوان در مغازه کبابی و مزاحمت برای سایر مشتری‌ها، مالک کبابی را به این نتیجه می‌رساند که شر را از مغازه‌اش دور کند. مرد کبابی یکی از طرف‌های نزاع لفظی را که جوانی بیست‌وپنج ساله بود، بیرون می‌اندازد و به او هشدار می‌دهد که دیگر آن طرف‌ها پیدایش نشود، غافل از اینکه خشم، عقل آن جوان را زایل کرده و دقایقی بعد یکی از فجیع‌ترین صحنه‌های زندگی‌اش را خواهد دید. اوایل شب بود که پسری جوان وارد یک کبابی در بولوار توس مشهد شد. هنوز به درستی پشت یکی از میزها جاگرفته بود که چشمش به میز آن طرف دوخته شد که «احسان.م» پسری جوان روی یک صندلی نشسته و به او زل زده بود. همین چشم در چشم شدن، اختلافات قبلی آن‌ها را شعله‌ور کرد تا جایی که پس از دقایقی جدال لفظی، دست به یقه شدند. مالک کبابی که مشتری‌های دیگری هم داشت و نمی‌خواست آن‌ها را از دست بدهد، وارد عمل شد و از جوان تازه‌وارد خواست تا مغازه را ترک کند، خواسته‌ای که پسر جوان به آن تن نداد و مالک کبابی با توسل به زور او را بیرون انداخت. با رفتن پسر جوان، آرامش کوتاهی به مغازه برگشت و «احسان.م» برای خوردن کباب سر جای خود نشست، غافل از اینکه در حال خوردن آخرین وعده غذای عمرش است.

بازگشت جنجال به کبابی

دقایق زیادی نگذشته بود که ناگهان درِ مغازه کبابی با ضربه لگدی گشوده شد و ۲جوان در حالی که چاقو و قمه در دست داشتند، خود را درون مغازه انداختند. همه چیز خیلی سریع رخ داد تا جایی که مرد کبابی ساعاتی بعد در پاسخ به مقام قضایی نتوانست چیز زیادی از آنچه گذشته بود را به درستی باز گو کند. جوان بیست‌وپنج ساله‌ای که از کبابی اخراج و به گمان خودش در حقش ظلم شده بود، با اجیر کردن فردی دیگر با هم به کبابی برگشته بودند و دوباره با پسر جوانی که با هم اختلاف داشتند، درگیر شدند. اما این‌بار تنها فریاد و ناسزا نبود که فضای مغازه را پر کرد بلکه چند لحظه بعد با چرخش قمه و چاقو در هوا و فرود آمدن روی بدن «احسان.م»، او روی زمین افتاد. فرد مصدوم در خون خود دست و پا می‌زد که مهاجمان از محل گریختند.

جان باختن در بیمارستان

اولین واکنش شاهدان، مانند تمام پرونده‌های نزاع و درگیری تماس با پلیس و اورژانس پزشکی بود، به نحوی که دقایقی بعد پیکر غرق به خون احسان درون آمبولانس به سمت یکی از بیمارستان‌های مشهد منتقل شد و پلیس نیز با حضور در محل، موضوع را بررسی کرد. پسر جوان به بیمارستان رسیده و نرسیده به علت شدت صدمات و خون‌ریزی شدید برای همیشه به روی زندگی چشم بست و مأموران کلانتری بلافاصله در تماس با مقام قضایی موضوع قتل را اعلام کردند. حضور قاضی کاظم میرزایی، بازپرس ویژه قتل دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۲مشهد، با رسیدن پدر مقتول هم‌زمان شد، اما پدر جوان از دست داده را کسی نمی‌توانست آرام کند. بررسی‌های مقام قضایی نشان داد که مقتول جوانی سی‌وسه ساله بوده و یکی از ضربات چاقو به ناحیه قلب اصابت کرده و احتمالا همین ضربه موجب کشته شدن او شده است. جسد مقتول برای بررسی‌های بیشتر به پزشکی قانونی منتقل شد.

پدر مقتول: قبلا آن‌ها را آشتی داده بودم

تحقیقات مقام قضایی از بیمارستان تا محل درگیری ادامه یافت و مشخص شد که مهاجمان ۲ برادر حدود بیست‌وپنج تا بیست‌وهفت ساله بوده و با مقتول هم‌محله‌ای بوده‌اند. به گفته پدر مقتول آن‌ها قبلا هم یکی دوبار با پسرش درگیر شده بودند و مرتب مزاحم احسان می‌شده‌اند که او تا به حال اجازه درگیری را به آن‌ها نداده و حتی یک مرحله آن‌ها را با هم آشتی داده بود. تحقیقات مقام قضایی در فضای کبابی تمام اظهارات مالک کبابی درباره قتل جوان سی‌وسه ساله را تأیید می‌کرد اما نشانی از آلت قتاله در دست نبود و متهمان هنگام فرار، این مدرک جرم را با خود برده بودند. با دستور قاضی میرزایی، کارآگاهان پلیس آگاهی خراسان رضوی دامنه تحقیقاتشان برای شناسایی و دستگیری متهمان فراری را گسترش دادند و با توجه به سرنخ‌های مهمی که در اختیار دارند، به زودی آن‌ها را دستگیر خواهند کرد.

عکس تزئینی است

داستان جنایی

گریز (قسمت آخر)

ایلیا موسایی

مرتضی گوشی را از راننده گرفته بود تا با مادرش یک قرار بگذارد. «مادرجان نمیام اونجا... ممکنه منو ببینن. یهو دیدی اونجا بپا گذاشته باشن. میام تو پارک غدیر... آره‌آره دو تا کوچه پایین‌تر نه اونی که دم فلکه است» یک لحظه به راننده نگاه کرد و بعد محکم به پیشانی خودش زد. گفت: «خب چرا خبر ندادی؟... برنداشتم چون درگیر وضع نکبتی خودم بودم. باید عدل همه رو برداری بریزی تو حساب. من همه کارتامو گم کردم. نگفتی با خودت اول باهاش هماهنگ کنم. هرچی بدبختی می‌کشم از دست توه...» تماس را توی صورت مادرش قطع کرد. سرش را گذاشت روی داشبورد. راننده گفت: «چیه داداش؟» مرتضی جواب نداد. گوشی مدام زنگ می‌خورد و مرتضی انگار هیچ صدایی نمی‌شنید. راننده گفت: «داداش من خواستم ثواب کنم ها... خودت دیدی هیشکی سوارت نمی‌کرد» مرتضی دستش را خوابانده بود روی داشبورد و پیشانی‌اش را تکیه داده بود به ساعدِ دست. چشم‌هایش باز بود خیره بود به کف تاریک ماشین و فقط پلک می‌زد.

پارک غدیر، کوچک و محلی بود. توی تاریکیِ تابستانی، با چند پایه چراغ حبابیِ کم‌زور، روشن می‌شد. انبوه حشرات ریز مثل غبار دور حباب‌های روشن می‌چرخیدند و هوای گرم پارک، ساکن و بی‌حرکت بود. نیمکت‌های زرد و نارنجی خالی بودند. راننده گوشی را گرو نگه داشت که مرتضی برود کرایه را جور کند.

مرتضی نحیف و تکیده راه کشید تا وسط پارک. نایی نداشت. جلوتر که رفت مادرش را دید که روی نیمکت نشسته. چادرش را روی چانه‌اش گرفته بود. لب‌هایش آرام می‌جنبید و معلوم بود که ذکر می‌گوید. مرتضی تا خواست سلام کند، دایی‌اش از پشت گفت: «مرتضی» مرتضی هول شد. به مادرش نگاه کرد. داد زد: «چرا بهش خبر دادی؟» مادر جواب نداد. لب‌هایش همچنان آرام می‌جنبید. دایی کت‌شلوار خاکستری به تن داشت و پیشانی‌اش عرق نمناکی گرفته بود. گفت: «دایی جان دیه‌شو می‌دیم. تو چرا اینِ کارا رو می‌کنی با خودت؟» مرتضی گفت: «من چیکار کنم از ندونم کاریای تو؟ چرا خبرش کردی؟» «دایی جان. مگه ماشین بیمه نداره؟ آخه کی با تصادف فرار می‌کنه که تو دومی‌اش باشی؟... این همه آدم تو تصادفا کشته می‌شن» مرتضی به دایی نگاه کرد: «هیچی نمی‌دونی. تصادف کدوم بود؟ طرفو چاقو زده‌ام مُرده. الکی به این گفتم تصادف کرده‌ام. منِ احمق روی مادرم حساب کردم و دوتا کار بهش سپردم» دایی روی زمین نشست و گفت: «یا خدا»... مرتضی فقط متوجه شد دردی عمیق از ستون مهره‌هایش بالا رفت و یکهو توی قفسه سینه‌اش خلید. دستش محکم از پشت تاب خورد و ساعد دستی غریبه روی گردنش قفل شد. نفس زدن‌های داغ گوشش را پر کرد. فریاد می‌زد: «گرفتمش. زنگ بزن» درد رسیده بود به خرخره مرتضی و نفسش بند می‌آمد. دید یک نفر با گوشی دارد زنگ می‌زند. دایی از جا بلند شده بود و دست و پایش را گم کرده بود. مرتضی دست کرد توی جیبش و کاتر را بیرون آورد. بی‌محابا محکم روی ساعد کشید و خون شتک زد توی صورتش. خودش را خلاص کرد و دوباره کاتر را روی صورت طرف کشید. بدون هیچ مکثی راه کشید سمت نرده‌های پارک. وقتی می‌چرخید یک آن چشم‌های مادرش را دید. فقط دوید. صداهایی از پشت سرش می‌آمد. از روی نرده‌ها جهید از راه باریکه تاریک عبور کرد و بین ساختمان‌های منطقه دوید. آن‌قدر دوید و نفس زد که دیگر هیچ صدایی پشت سرش نبود. به خیابان خلوتی رسید که از نورِ کدرِ چراغ‌ها، زرد شده بود. یک ماشین برایش بوق زد و مرتضی دستی تکان داد. سوار که شد. گفت: «داداش کیفمو زدن پول ندارم» راننده گفت: «بنداز صندوق» انتهای خیابان پیاده شد.

همان حوالی راسته مینی‌بوس‌های کلات را دید. یکی از مینی‌بوس‌ها تقریبا پر بود. مرتضی سوار شد. حالا آرام گرفته بود. ولی قلبش تند می‌تپید. هیچ حسی نداشت و انگار سینه‌اش خالی بود. بدنش کرختی عجیبی داشت.

صندلی راننده خالی بود و صدای چند پسر از انتهای مینی‌بوس می‌آمد که با هم پچ‌پچ می‌کردند. بعد، درِ سمت راننده باز شد و مرتضی دید که راننده پیر با موهای سفیدبرفکی خودش را بالا کشید و نشست. مینی‌بوس با ترِتر و لرز روشن شد و به سرعت راه افتاد. راننده زال بود. و زیر نورِ تیرهای جاده، خط زخمی کج روی گردنش پیدا بود. برآمدگی گوشتی که به هم جوش خورده بود زیر نور پیدا و پنهان می‌شد. یکهو صدای خنده پسرها از عقب آمد. مدام یکی از جمع پسرها چیزی می‌گفت و همه می‌زدند زیر خنده. مرتضی سرش را با دو دست گرفت.

پایان

با اسکن کد قسمت اول داستان را در اینجا بخوانید
با اسکن کد قسمت دوم داستان را در اینجا بخوانید
با اسکن کد قسمت سوم داستان را در اینجا بخوانید

حمیدرضا پوریوسف، مدیرکل بهزیستی استان خراسان رضوی: **روان‌شناس دستگیر شده به اتهام اغفال ۴۰ زن و دختر در مشهد هیچ‌گونه مجوز تأسیس مرکز یا تأییدیه فعالیت در حوزه روان‌شناسی از این اداره کل و یا اداره بهزیستی مشهد را نداشته است. متهم اصلی این پرونده کارمند یکی از دستگاه‌های اجرایی استان بوده و دارای مدرک کارشناسی ارشد روان‌شناسی و دانشجوی دوره دکترای روان‌شناسی است اما عضو هیئت علمی دانشگاه‌های مطرح مشهد نیست.**

اخبار جهان

«آماندا» جان ۱۱ نفر را گرفت

السالوادور | ایسنا | ۱۱ نفر در السالوادور در اثر وقوع طوفان «آماندا» جان خود را از دست دادند. این طوفان سهمگین موجب رانش زمین در ۳۴ منطقه و جاری شدن سیلاب در ۲۳ منطقه این کشور شده است. سان‌سالوادور، پایتخت السالوادور بیشترین آسیب را در جریان این حادثه طبیعی دیده است. گفتنی است این طوفان ۵۰ خانه را در کلانشهر سان‌سالوادور تخریب کرده و ۲۳ خودرو نیز در سیلاب‌ها غرق شده‌اند. در مجموع حدود ۹۰۰ خانوار در این طوفان خانه‌های خود را از دست داده و آواره شده‌اند.

دختر شهردار نیویورک دستگیر شد

آمریکا | رکنا | «هیل کیارا دی بلازیو» دختر بیست‌وپنج ساله بیل دی بلازیو، شهردار نیویورک در جریان اعتراضات به مرگ جورج فلوید به جرم تجمع غیرقانونی بازداشت شد. گفتنی است او به اتهام همکاری با معترضان و مسدود کردن خیابان منهتن از سوی پلیس آمریکا دستگیر شده است. پس از کشته شدن جورج فلوید آمریکاییِ آفریقایی‌تبار به دست پلیس، اعتراضات در مینیاپولیس و بسیاری از شهرهای دیگر آمریکا آغاز شده و همچنان ادامه دارد.

۱۸ کشته در سرقت مسلحانه

نیجریه | باشگاه خبرنگاران | پلیس نیجریه اعلام کرد در سرقت مسلحانه در ولایت «کاتسینا» در شمال غرب این کشور دست‌کم ۱۸ غیرنظامی کشته شدند. به گفته شاهدان عینی حدود ۵۰۰ مرد موتورسوار که برخی از آن‌ها مسلسل به همراه داشتند به منطقه «واسکاری» یورش بردند. افراد مسلح ضمن سرقت بیش از هزاران رأس دام به روی مردم شلیک کردند. احتمال افزایش تعداد قربانیان وجود دارد و پلیس در پی شناسایی و دستگیری متهمان این پرونده است.

معمای پلیسی

میدان

موسایی | در یک روز شلوغ و پرترافیک دو خودرو دور یکی از میدان‌های بزرگ شهر با هم تصادف کرده‌اند. پژو ۲۰۶ از خیابان اصلی وارد میدان شده و با یک نیسان آبی‌رنگ که در حال گردش دور میدان بوده، تصادف کرده است.

گلگیر راست نیسان خراشیده شده و کمی فرورفتگی دارد. چراغ جلو سمت چپ ۲۰۶ هم شکسته و دور و بر آن کمی از رنگ بدنه ریخته است.

راننده ۲۰۶ ادعا می‌کند که چون از خیابان اصلی وارد میدان شده حق تقدم داشته و نیسان با بی‌احتیاطی اجازه عبور به او نداده است. راننده نیسان می‌گوید که پژو یکهو وارد میدان شده و برای اینکه از تصادف دوری کند به سمت چپ فرار کرده اما در نهایت ماشین‌ها به هم خورده‌اند و این آسیب‌ها به همین دلیل اتفاق افتاده است. هر دو راننده ادعا دارند که حق تقدم با آن‌ها بوده و دیگری را مقصر تصادف قلمداد می‌کنند. با توجه به وضعیت ماشین‌ها و صدماتی که روی بدنه دیده می‌شود، در این تصادف کدام خودرو مقصر است؟ و چرا؟

طرح: رضا جنگی

لطفا پاسخ خود را به شماره ۳۰۰۰۷۲۸۹ پیامک کنید.
پاسخ معمای یازدهم خرداد ماه «مرگ مشکوک مدیرعامل»: کسی که راست دست باشد نمی‌تواند به شقیقه چپ خود شلیک کند و بالعکس. اگر با دست چپ شلیک کرده بود، اسلحه نباید سمت راست جنازه می‌افتاد.

جدول شماره: ۲۹۴۳

بخاری / طراح / پل طبیعت — قلیل / کارمزد / یار هویه — بیماری / شناخته‌شده / گریختن — سازمدور / مترجم / قرآن‌خوان — سرای مهر / فکرکننده / فرزندنوه — درنده / چغندرپخته / امداد — مغزسر / نوعی ستنی / خاطره — مقدم / گشنیز / صداقت — فیلم حاتمی کیا / کوبیدن — خاتمه / قرض — قطب کهربایی / منتهی‌شده — پسته کوهی / کباب / بایکوت — حیوان باوفا / همگی — زبان رسمی پاکستان / پدربزرگ — نوعی سنگ دگرگونی / بیماری قند — ۳کیلو / اش حبوبات — مزرعه آخرت / مرگامرگی — نامی دخترانه — استخوان کاسه سر / اضطراب — عضو تنفسی — واحد شمارش مغازه — گل‌وبته / ابزار وزنه‌برداری — انسولین گیاهی / ستیزه — سرفوتبالی / مادرعرب / لجنزار — مرتبه / نام پسرانه فرنگی — درواقع / شکراست — کرانه / شهر قیام — واحدی در الکتریسیته — تلاش / آبرومندی — دویدن / خداحافظی / مقعر — قطار زیرزمینی / علامت مفعول — پیامبران — اشعه درمانی و صنعتی — پسوند مصدر جعلی — از تقسیمات کشوری — د

طراح: محمدرضا علیزاده

shahr.puzzle@shahrara.com

پاسخ جدول ۲۹۴۲

طراح: امیرعباس واسعی

کنایه از سوغاتی	کنایه از خوشبختی	ج	بانگ برآوردن / ارزش	ب	کیف انگلیسی / زبون	ع	نماز واپسین / تهنیت گفتن	چشم چران
ا	ز	آ	ب	گ	ذ	ش	ت	ه
خ	ب	ر	ه	سرسرای هتل / از مراحل زراعت	ل	ا	ب	ی
وارد به کار / رهایی	ا	ز	ا	د	ی	گل سرخ / مفید	ر	ز
ق	ن	د	کار دیمی / پس غذا	ا	ل	ک	ی	همراه وعید
همراه چای / حالت انزجار	چ	ن	د	ش	انعکاس صدا / ماری بزرگ	ا	ک	و
ن	ر	عظیم / سربریدن حیوانات	س	ت	ب	ر	نرم‌تن خانه به دوش	ع
جنس مذکر / دانه گیاه	ب	ذ	ر	شرکت اتوبوسرانی / پرش عصبی	و	ا	ح	د
خ	و	ب	درنگ کردن / بعدا	ت	ا	م	ل	متحد شدن
نیک / شومی	ن	ح	س	ی	سارق / جایز	د	ز	د
گ	ر	غمگین / مدرک کارشناسی	پ	ک	ر	بس / گوشه‌نشینی	و	س
کچل / ترش وشیرین	م	ل	س	بارکش شهری / سلطان	و	ا	ن	ت
ج	د	ی	منزلت / اداره‌کننده	ش	ا	ن	اهرم	ب
کوشا / نامها و اسامی	ا	س	م	ا	پارگی جزئی / اساس	ز	د	ه
گ	ش	ا	د	ه	ر	و	ی	ی
خوش اخلاقی / ازبک پدرومادر	ت	ن	ی	خربزه نارس	ک	ا	ل	ک
گلی خوشبو	ن	س	ر	ی	ن	ماه کارگری	م	ی